تنقیح ۱۳۴۱

حرکت حرف دوم واجب است ادغام هم واجب است چون مَدَّ یَمُدُّ و هر جا که
حرکت حرف دوم جائز است ادغام هم جائز است چون لَمْ یَمُدُّ و هر جا که
حرکت حرف دوم ممتنع است ادغام هم ممتنع است چون مَدَدْنَ و اگر دو
حرف صحیح از یکجنس در دو کلمه بهم آیند اگر با قبل حرف اول ساکن باشد چنانچه
قُمْ مَالِکُ یا هر دو همزه باشد چنانچه قَدْ جَاءَ اَشْرَاطُهَا یا اول مده باشد
چنانچه فِی یَوْمٍ یا اول مدغم فیه باشد چنانچه رَبُّ بَکْرٍ یا اول ها مسکنه باشد
چون مَالِیَهْ هَلَکَ باد ادغام ممتنع بود و در بعضی از کلمات مضاعف قلب
آمده است چون تَقَضَّی الْبَازِیْ و در بعضی حذف آمده است چون ظَلْتُ
و مِسْتُ بر خلاف قیاس هر جا که دو تا در اول کلمه جمع شود روا باشد که یکی را
حذف کنند برای تخفیف چون تَنَزَّلُ و تَنَاهَی نه

تمت زبدهٔ

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان http://dli.iiit.ac.in
باز تکثیر از کتابخانه کتاب فارسی http://www.KetabFarsi.com

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

در بیان قوانین اعلال مثال

واو ساکن قبل او مکسور باشد هر کجا
یا بگردد غیر مدغم گر بود در نقل فا

مصدر معتل فا بر وزن فعلت گر بود
حذف گردد واو از و با نقل کسره در مثال

یای ساکن غیر مدغم گر بود قبلش بضم
واو گردد جز سه موضع از برای اعتلال

گر میان حرف استقبال بفتوح و کسر
واو افتد حذف گردد نیست در وی احتمال

واو یا هر موضع فا گر بدل از همزه نیست
تا بگردد پس شود مدغم بیای افتعال

قانون

بالتحرک هرکجا واو این در اول بود

اولش را همزه کن هرجا که باشد اتصال

قانون

هرکجا اول دو واو و ثانیش کسر ساکنه

هست جائز همزه کردد اولش یا واو الوصال

قانون

واو مفرد هرکجا مضموم یا مکسور شد

همزه کردد هست جائز در زمان بی اختلال

در بیان قوانین اعلال اجوف

قانون

عین اجوف بالتحرک بعد فتحت کن الف

کر نباشد آن ضرورت صحتی در نفس آن

یا همجا در مده دیگر اعتلال لام نیز نه

وزن فعلی کر نباشد وزن فعلان هم بدان

قانون

عین اجوف حذف کردد لام چون ساکن شود

باتصال مضمر متحرکش ای قابلان

عین و یی گر واو نا مکسور باشد بعد حذ
ضم بفا در واو مکسور و بیایش کسره خوان
پس بدان در قلن قلن مثل آن ضم است در
بعض خفض هم بخوان کسره بقول راویان

قانون

عین اجوف گر بود با کسر ماقبلش بضم
واجب التغییر گردد زین سه با واحد دران
نوع اول حذف ضم و نقل کسره سوی فا
دوم اشمام است و سیوم حذف حرکت کن ازان

قانون

عین اجوف با تحرک خود موافق قبل وی
ساکن است گر غیر مده نقل حرکت کن ازان
گر نه مدغم در جوارش یا که مده بعد یا
مثل آذور هم نباشد لام ناقص همچنان

قانون

عین اجوف ناموافق گر بود متحرکه
نقل حرکت سوی ساکن گفته واجب فاضلان

عین جز مفعول یائی وقف حرکت کن بدل
گر نباشد مانع آن پنج گفته صرفیان
لام ناقص یا تعجب یا جوار مدغمه
یا جوار مده لفظا یا بمعنی اندران
جز الف مصدر مزید و واو در مفعول نیز
همزهٔ مفتوح زائد را سر اسم ای راستان
عین اجوف گر بیفتد پس الف کان زائد است
همزه گردد در موضع پیش و تحقیق دان
اول اندر اسم فاعل چون معلل فعل شد
در مفاعل واحدش لین باشد آن زمان
حرف لین گر پس الف جمع مفاعل زاید است
مده گردد واحد است پس همزه گردد بهر آن

واو و یا یکجا در آید اولش ساکن بود

واو را کن یا و یا را مدغم اندر وی نهان

بعد از آن با قبل گر مضموم باشد کسره کن

واز موانع مبدل است ای هوشیار کامران

قانون

یای تصغیر ار بود با واو اجوف متصل

جائز است ادغام نزد کوفیان و بصریان

قانون

واو اجوف یا بگردد بعد کسره در سه جا

گر معلل فعل باشد مصدر است از جمله آن

جمع بر وزن فعال و واحدش ساکن وسط

ثالثش جمع از معلل واحد است ای کامران

قانون

عین اجوف یای ارساکن بود قبلش بضم

ضمتش را درست موضع کسره کن فی هر مکان

قانون

یا بجای عین اجوف باشد مدغم بود نه

جائز است آن یای دیگر حذف گردد جاودان

قانون

گر فعالة مصدری از ناقص واوی بود

چون معلل فعل باشد جای لامش یا بدار

قانون

یا بجای لام ناقص بعد همزه گر فتد

در مفاعل کن الف گر این نباشد اعتذار

همزهٔ ماقبل یا و پس الف در واحدش

همزه را اینجا بحال خویش می باید شمار

لام او گر واو باشد پس الف در واحدش

همزه اینجا واو گردد ورنه یا کن زینهار

در بیان قوانین مهموز

گر بود در لفظ واحد همزتین و ثانیش

ساکنه بر وفق حرکت بدل با حرف لین

لفظ واحد گردد و همزه متصل متحرکست

زان یکی مکسور ثانی یا بگردد بهر این

گر دو همزه با تحرک لفظ واحد اوفتد
غیر مکسور ار بود کن واو ثانی را ازین
ور بیفتد این دو همزه آخر و زان اولش
ساکنه پس ثانیش را یا کن تو بالیقین
با تحرک همزه قبلش مده زاید حرف الف
یا مشابه مده باشد نیست تغییرش چنین
کن بدل با جنس قبلش بعد از آن ادغام کن
هست جائز بهر خفت ای ستوده اهل دین
همزه را گر قبل ساکن غیر مدغم زائد است
یا مشابه حذف کن با نقل حرکت ای قرین
همزه گردد پیش یا و پس الف تو واو کن
لام واحد واو باشد پس الف کن اندرین
گر نباشد یا بگردد بهر خفت در زمان
یا که جای لام بود است کن الف پس هم بدین
هست جائز همزه ساکن یا بود مفتوح پس
ضم و کسر تبدیل کردن فتح حرکت ای قرین

در بیان قوانین ناقص

لام ناقص با تحرک بعد فتحه کن الف

از موانع برشمرده چیزی کرده شد چون اختصاص

نون موکد یا الف یا یا مثنی بعد او علو

این موانع بود کامل بر سبیل انحصار

لام ناقص قبل وی مکسور باشد در زمان از دعوی

یا بکرد بهر خفت هست واجب یاد دار

لام ناقص در چهارم جا فتد یا زائده

بعد فتحه یا شود ای هوشیار کامکار

لام ناقص هر کجا جز فتح باشد قبل هم

برد و کونه لام او ساکن شود ای هوشیار

حذف حرکت که حقیقة در طرف باشد بکن

ورنه قبلش نقل حرکت واجب و لازم شمار

حذف گردد در سه حالت لام ناقص ساکنه

بالتقای ساکنین و وقف و سیوم جزم دان

جایزون

گر فعول جمع باشد لام ناقص یا شود

هست جائز کسره کردن فا وی را اختیار

جایزون

لام ناقص در طرف یا حکم طرفش گر بود

پس الف کان زاید آن همزه گردد اشکار

جایزون

با تمکن اسم ناقص یائی باشد اگر

ضمت ماقبل لامش کسره کن ای هوشیار

جایزون

لام ناقص در تمکن بعد ضمه گر فتد

ثا و زائد گر نه آخر یا بگردد یا واو دار

غیر صفت از اسم باشد وزن فعلی گر بود

لام او در باب ناقص واو میگردد اشکار

اسم باشد غیر وصف وزن فعلی گر بود

لام او در باب ناقص یا بگردد ای ذو الوقار

همزهٔ وصل ار شود با لفظ دیگر متصل
حذف گردد مطلقا کن یاد این علم مین

در بیان قوانین مضاعف:

قانون
با سجانس گر بود حرفین داول ساکنه
گر نباشد مانعی ادغام را واجب شمار
التقای همزه‌ی ثقیل عین آمد از آن
یا دو لفظی گر بود با مده اول یاد دار
زان دو لین گر اولینش مبدل از همزه بود
یا بگردد طبقش با همزه دیگر آشکار
با تحرک هر کجا مثلین گر آید بهم
واجب الادغام گردد موانع یاد دار
نقل حرکت سوی ساکن غیر لین گر زاید است
ور نباشد حذف حرکت واجب و لازم شمار
حذف حرکت کن ز اول گر نباشد قبل او
حرف ساکن غیر لین ادغام را کن اختیار

زان موانع چون که مدغم فیه باشد اولش
یا مجرد اسم باشد از ثلاثی هوشدار

یا که باشد آمده زان التقا در اولش
جزو موضع یا که باشد حرف لحق نیهار

یا تحرک لفظ مفرد کز مثلین آمده است
غیر آخر جزو یا ادغام را واجب بدار

از حروف مطبقه در موضع فا افتعال
گر بیفتد طا بگردد هست واجب یاد دار

بعد دال و ذال و زا گر افتد تا افتعال
واجب است آن دال گردد در زبانی افتقار

زا طا ظا و شین و صاد و ضاد و دال
گر بود حرفی ازین پس پیش تا افتعال

شد روا ادغام در وی نیز همزه تا و سین
وا و یا باشد به پیشش تا بدانی کل حال

نظم قوانین صرف